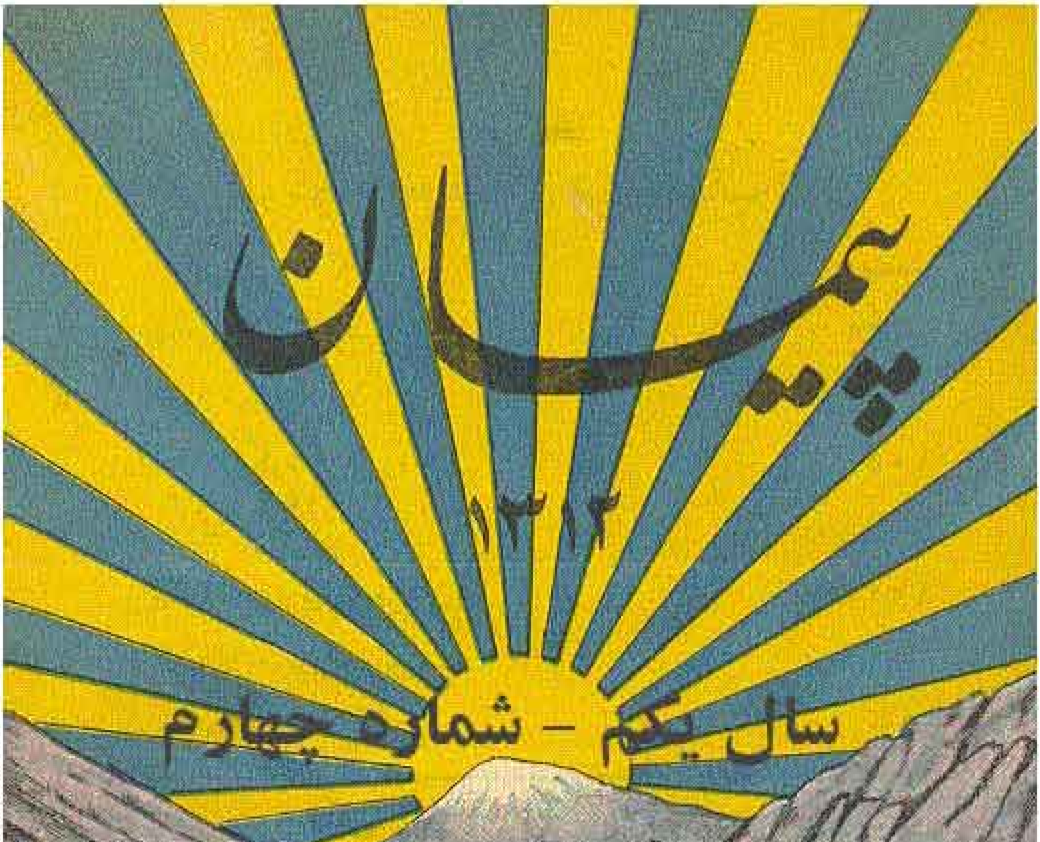

پیمان
۱۳۱۲
سال یکم - شماره چهارم



پیمان

۱۳۱۲

سال یکم — ۱۶ دیماه ۱۳۱۲ — شماره چهارم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

نمایندگان پیمان

تبریز	آقای خازنی وکیل رسمی عدلیه
اصفهان	آقای میرزا علی خان جواهرالکلامی
مشهد	آقای میرزا محمود خان کسرایی
رشت	تجارتخانه یك كلام

رسید های اداره نزد آقایان فرستاده شده کسانیکه وجه اشتراك خود را به تهران نفرستاده اند در آنجا پرداخته رسید رسمی را دریافت کنند.

پیمان

۱۳۱۲

شماره چهارم ۱۶ دیماه ۱۳۱۲ سال یکم

غول بیکاری

خوانندگان پیمان بیاد دارند که یکهفته یکی از آژانسها در پارلمان انگلیسی نام «غول دریایی» برده شده و یکی از نمایندگان گفته: «چه بهتر که دولت چاره ای بغول بیکاری بیاندیشد که دیدار آن دلهای همه را بلرزه می اندازد»

اگرچه امسال زمستان هیاهو در آمریکا و اروپا در باره بیکاری و گرسنگی کمتر از سالهای پیش است و دیگر گرسنگان لشکر آراسته پایتختها سفر نمی کنند و آژانسها پیاپی خبرهای دلگداز پراکنده نمی سازند. ولی از اینجا نباید پنداشت که از سختی بیکاری و گرسنگی کاسته و چاره ای بدرد بیچارگان اندیشیده شده است. بلکه علت آرامش عادی شدن موضوع است و از سوی دیگر بیچاره گرسنگان از آن نمایشها و لشکرآرائیهای پارسال و پیرارسال نتیجه ای ندیدند که امسال بار دیگر ان نمایشها برخیزند.

بهرحال در میان گرفتاریهای غرب دو گرفتاری از همه سخت تر است که یکی داستان جنگ و کینهای جنگی و دیگری این موضوع بیکاری و گرسنگی

است . از کینهای جنگی دراینجا سخن نمی رانیم . اما درد بیکاری دراین باره یك جمله باید گفت که آنچه غرب را زیر ورو خواهد کرد این درد است .

کسانی که بیکاری را یکی از گرفتاریهای عادی یا یك پیش آمد چند زمانی می شمارند وامیدوارند که با این تدبیرهایی که امروز اندیشیده می شود و بادست کسانی که اکنون رشته کارهای اروپا وآمریکارا در دست دارند چاره درد خواهد شد چنین کسانی از دریافت مطلب بسیار دور افتاده اند .

اگرچه درایران ودیگر کشورهای شرقی ماازاین گرفتاری آسوده ایم واین خود مایه سرافرازی وخرسندی شرقیان باید بود واز اینجهت نیازی بگفتگو از موضوع نداریم ولی چون همیشه در خبرهای آژانسها سخن از این موضوع هست ودر روزنامها گفتگو از آن بمیان می آید واز این نگارشها پیداست که بسیار کسان چگونگی موضوع را در نیافته وبی بسختی این دردغرب چنانکه هست نبرده اند اینست که ماسخن از این موضوع می رانیم ودر یکرشته مقالها چگونگی درد وراه چاره آنرا باز خواهیم نمود :

نخست باید دانست که داستان بیکاری کارگران وگرسنگی آنان که درهر کشوری از اروپا وآمریکا بملیونها شمرده می شوند باموضوع کساد بازار که کارخانه داران وسرمایه داران گرفتار هستند ونام « بحران اقتصادی » بآن داده اند دوموضوع جداگانه است ، اگر هم ارتباطی باهم دارند یك موضوع نیستند . نیز کوششهایی که اروپاییان دراین زمینه می نمایند وچاره هایی که می اندیشند بیشتر آنها از دیده سرمایه

داری و کارخانه داری است و کمتر نگاهی بحال بیکاران و گرسنگان دارند. (گو که این کوششها وچاره جوییها نیز بیهوده است و آنچه هرگز سودی نخواهد داد این کوششها وچاره جوییهاست)

از روزیکه کارخانها بر پا شده و ماشینها بکار افتاده یکرشته نتیجها از آن بر خاسته و با پیشرفت آن این نتیجها نیز پیش رفته . از جمله ما دو نتیجه را در اینجا یادمی کنیم :

۱ ـ از یکسوی ماشین دسته دسته مردم را از بازار ها و کشتزارها و دیهها و شهرها سوی کارخانها کشانیده و کارها و پیشه های دیرین آنان را از دستشان گرفته و در پیرامون ماشینها بمزدوری و کارگری واداشته است . و در هر شهری کارگران دسته انبوهی از مردم آنجا گردیده اند

۲ ـ از سوی دیگر ماشین هر جنسی را بافراوانی بی اندازه بیرون ریخته که بازارهای خود آن شهر یا کشور گنجایش آن را نداشته و اینست که روی ببازارهای دیگر آورده و کم کم سراسر شهرها را در شرق و غرب بازار خود ساخته است .

ولی در باره نتیجه نخست رفته رفته حال دیگری روی داده . بدینسان که ماشینها سال بسال فراوانتر گردیده و کار آنها تندتر شده و اینست که روز بروز نیاز بکارگر کمتر شده و از اینجا داستان بیکاری آغاز گردیده که نادیری مهم نبوده و بچشم کسی نمی آمده ولی رفته رفته بزرگتر گردیده و بچشمها در آمده و امروز یکی از بزرگترین گرفتاری های اروپاست .

پس بیکاری نتیجه فزونی ماشین و تندی کار آنهاست . نتیجه ناگزیر و ناچار . این ناگفته پیداست که در جایی که یکتن کارگر

بدستیاری ماشین کار صد تن انجام دهد تا گزیر نود و نه تن بیکار می ماند. درست مانند آنکه بر سر سفرهٔ ده مردی اگر یکی از آنان خوراک دو تن را بخورد ناگزیر یکی بی خوراک میماند.

آن روزیکه ماشین راه افتاده و کارخانها بنیاد یافته بایستی این پیش بینی شود که روزی رسیده و ملیونها کارگر بی کار و گرسنه خواهند بود. بایستی از همان روز اندیشه این درد را کرده بچاره بکوشند. بعبارت دیگر بیکاری میوهٔ ماشین است و هر میوه مدتی میخواهد تا برسد و میوه شمرده شود. این میوه هم در زمان ما رسیده است.

اما نتیجه دوم (موضوع بازار) درزمینه آن نیز حال دیگری روی داده بدینسان که از فزونی بی اندازه جنس کم کم بازارها ایستادگی نشانداده و دیگر جنس تازه نپذیرفته یابسیار کم پذیرفته. نه درنتیجه پیش آمدی یاحادثه‌ای بلکه در نتیجه همان فزونی و بی اندازگی جنس از سالیان پیشین.

این همیشه هست که اثر یک چیزی تا دیری بچشم نمودار نیست. کسیکه بیماری برو روی می دهد تا زمانی سر پا میگردد ولی ناگاه افتاده بستری میشود. نه اینکه آسیب دیگری باو رسیده بلکه همان بیماری پیشین باندازه ای رسیده که بایداثرش نمودار گردد.

آنحال بازارهای جهان نیز که از چند سال پیش نمودار گردیده و تاکنون نمودار است نه اینکه نتیجه یک حادثه ناگهانی است بلکه خود میوهٔ فراوانی ماشین و فزونی ساخته ها و بافته‌های آنهاست که از سالیان دراز در کار بوده و کم کم میوه رسیده است.

از آن روز نخست که ماشین و کارخانها در اروپا و آمریکا بفراوانی برپا شده و بافتن و ساختن و جنس بیرون ریختن آغاز کرده

نه باندازه نیاز مردم بلکه بهر اندازه که ماشینها بافتن وساختن می توانند. از همان روز بایستی دانسته شود که روزی خواهد آمد که بازارها از دست این جنسهای بیهوده وفزون بستوه آمده در برابر آن ایستادگی نشان خواهد داد. از روزیکه یکمشت آزمندان نادان بازرگانی را اصل و زندگانی مردم را فرع آن گرفته و پیاپی ماشین ساخته و کارخانه بر افراخته اند و سراسر جهان را با زور و نیرنگ و ستم برای خود بازار ساخته اند از همان روز بایستی دانسته شود که روزی خواهد رسید که دیگر میدانی برای این تاراج و چپاول نمانده جهان خواه و ناخواه دست این تاراجیان را از خود خواهد بر تافت.

اینکه اروپاییان این کساد بازار را یك پیش آمد ناگهانی جلوه داده و نام بحران بروی آن می گزارند و برای آن علتهایی میشمارند یك کلمه باید گفت که نمیدانند یا دانسته خود را بنادانی می زنند.

این علتها که می شمارند بسیاری از آنها خود نشان ایستادگی بازارهاست. مثلا سدهای گمرکی دولتها را که یکی از علتها میشمارند این سد ها از اینجا بر خاسته که هر دولتی بازارهای کشور خود را مالامال دیده وچنین چاره اندیشیده که با بستن سد گمرکی از فراوانی جنسهای دیگران جلو گیری کرده از آن مالامالی بازارها بکاهد و راه برای پیشرفت جنسهای خود آن کشور باز نماید.

قانون انحصار تجارت که دولت ایران گزاشت آیا در نتیجه پیش آمدی بود یا اینکه فزونی جنسهای اروپا و آمریکا در بازارهای ایران که دست صنعتگران بومی را بسته بود دولت را ناگزیر ساخت که چنین قانونی بگزارد و از فزونی جنسهای اروپا جلو گیری نماید؟!

علتهای دیگری کـه یاد می کنند از قبیل شورش و جنبش در

هند و جنگ میانه چین و ژاپون و بیم مردم اروپا از جنگ و سنگینی بودجهای دولتها اینها اگرهم اثری در کساد بازارها دارد بسیار اندك و ناچیز است و چنانکه در جای دیگر گفته‌ایم بدان می‌ماند که کسی دارایی خود را در راه قمار از دست داده و پریشان حال و ناتوان گردیده که بوام گرفتن از این و آن روزگار می گزارد. قضا را روزی شورشی بر خاسته بازارها بسته می شود و او دسترس بوام گرفتن نیز پیدا نمی کند ودر آن حال سختی ودرماندگی خطای زشت خود را که مایه این بدبختی شده فراموش کرده و تنها آن شورش و بسته شدن بازار را باعث گرسنگی خود شمرده نفرین و بر مسبب آن می فرستد. چنانکه کار این بدبخت بیخردانه است دستاویز ساختن اروپاییان جنگ چین و ژاپون و مانندهای آن را نیز بیخردانه است.

بهر حال این گفتگوها وتلاشها وفریادها هرچه هست درزمینه کساد جنس کارخانها وایستادگی بازارهاست که زیان آن یکسره بسرمایه داران وتوانگران می‌رسد. وچنانکه گفتیم این موضوع با موضوع بیکاری و گرسنگی کارگران دو تاست. اگر هم ارتباط باهم دارند یکی نیستند وهر کدام علت جداگانه ای دارد.

وانکه روزنامه نگاران وآژانسهای اروپا داستان بیکاری و گرسنگی را نیز ازایستادگی بازارهامی دانند وچاره آن را باچاره این یکی می انگارند چنانکه گفتیم یانمی فهمند ویامی فهمند ودیگران را فریب می دهند.

جای انکار نیست که ایستادن بازارها در کار بیکاری و گرسنگی نیز اثر کرده وآن را سخت تر نموده ولی این اثر چندان نیست وبر فرض که پیش آمد ایستادگی بازارها نبود باز دستهای بیشماری از کارگران بیکار وراه روزی را بروی خود بسته داشتند.

کسروی تبریزی

تمدن چیست ؟

بدا حال گروهی که قفل بر دهان نادانان خود نزنند.

بدا حال نادانانی که پی بنادانی خود نبرده دم از گفتار نبندند.

اگر چه این موضوع با این عنوان در آیین درآمده. ولی چون زبندهٔ آن کتاب جز اختصار سخن نبود و گفتگو های بسیاری که در این باره بایستی کرد در آنجا جای نداشت اینست که موضوع را دوباره عنوان کرده بار دیگر در پیرامون آن سخن میرانیم.

ازروزیکه راه کتابها وروز نامههای غرب بایران باز گردیده یکرشته کلمههایی درزبان فارسی پدید آمده که با آنکه هم در گفتارها وهم در نگارشها فراوان بکار می رود نه تنها شنونده گان وخواننده گان خود گوینده گان ونویسنده گان نیز معنی آنها را درنمی یابند.

یکی ازآنها این کلمه «تمدن» است که خدا میداند سالی چند هزار بار ازقلم وزبان هواداران اروپا می گذرد وخود یکی ازدستاویزهای مهم ایشان است که بهر هنگام که دستشان ازهرجا کوتاه شد وعبارت یا عنوان دیگری پیدا نکردند دست بدامن این کلمه تاریک ونا روشن زده آن را وسیله تاخت ونکوهش بر ایران می سازند.

جوانی از گوشه گیلان برخاسته ازشنیدن هیاهوی اروپاگری

و از خواندن چند کلاس درس در مدرسه خودرا در جهان دیگری پنداشته گمان می کند که پدران او که آن درسها را نخوانده و این گونه زندگانی را ندیده بودند هیچی نداشتند و با این اندیشه احمقانه قلم برداشته چنین می نویسد: «ما تازه پا بدایرهٔ تمدن گزارده ایم».

پسرك سبکمغزی از ما کو در آمده از بهم بافتن جمله‌های یاوه‌ای خودرا راهنمای مردم پنداشته چنین می نویسد: «داشتن چند باب مدرسه دخترانه ما را بقافله تمدن نخواهد رسانید».

قزوینی نادانی که از دیدن کلوبی در شهر خود از جا در رفته قلم بدست گرفته از آنجا بتهران چنین می نویسد: «تمدن بقزوین نیز سرایت کرده آقای فلان از همت مردانه خود کلوبی تاسیس کرده است».

شیخزاده قمی که پدرش در قم روضه حبیب بن مظاهر می خوانده و از این رهگذر بر عامیان آنشهر برتری می فروخته پسر او در تهران روزنامه نویس شده و ستایشگری از چارلی چاپلین می کند و در نامه سیاه خود چنین داد می زند: «چارلی چاپلین که شهرت او عالم تمدن را فرا گرفته ما که در ایران نام اورا می بریم کسی نمی شناسد».

آخوند بی نان و نوایی که در عراق کتابی نوشته — کتابی که جز بدرد سوختن در زیر دیگ نمی خورد — و آن را زیر بغل زده و بایران شتافته و مردی را از بیخرد ترین مردان خریدار کالای ناروای خود یافته و بجایش برخاسته برای شیرینکاری که خریدار بیخرد خودرا بیشتر بفریبد در دیباچه کتاب چنین می نگارد: «در ممالك متمدنه نوشتن چنین کتابی صعوبت ندارد ولی در ایران از اصعب امور می باشد».

چه گوییم که یکمشت فرومایه چها می نویسند و چه نیشها بر دل

غیرتمندان فرو می برند ! کسانی اگر همچو من توجه باین فرومایگیها و نادانیها دارند روزی نخواهد بود که از خواندن روزنامهاو کتابهایش دیگری بر دل ایشان نخلد .

اگر از این فرومایگان پرسیده شود : « آن چیست که شما تمدن می نامید و بگمان شما درغرب هست ودرایران ودیگر شهرهای شرق نیست ؟ » درپاسخ آن فروخواهند ماند . چرا که نه از روی فهم وقصد است که آن عبارت را می گویند یا می نویسند بلکه کلمه ایست که سیاست شوم اروپا با دست مزدوران خود بر زبانها انداخته و وسیله بدست فرومایگانی داده که از این راه نیز بکندن بنیاد شرق کوشیده شود . نه تنها این یك کلمه کلمه‌های دیگر نیز از « ترقی » و « تربیت » ومانند اینها همانحال را دارند که کسی معنی آنها را در نمی‌یابد ولی همیشه ابزار کار اروپا پرستان است .

آن روزی که در ایران شورش مشروطه خواهی برخاست کسانی از ستم قاجاریان بستوه آمده و از کار ندانی و نادانی آن پادشاهان ایران‌را برلب پرتگاهی دیده سخت نگران بودند وخود برای چاره این دردها بود که آن جنبش را کرده بودند . ولی در گرما گرم کار ناگهان دست اروپا از آستین در آمده کسانی را هوادار خود ساخته بدستیاری این یکمشت مزدوران وبهمراهی یکدسته فرومایگان نادانی که رنجی درآن جنبش نبرده وسهمی از آن بنیاد نیك نداشتند بپاشیدن این تخمها کوشیده ودراندك زمانی کار بانجا رسید که از آن بنیادگزاران مشروطه کمتر کسی درمیدان مانده وعدالت طلبی وایران خواهی که مقصود نخستین بود باروپاییگری تبدیل یافت .

کسانی خواهند گفت : «اروپا چه سودی از اروپاییگری ما می برد؟»

می گوییم : چه سودی بهتر از این که شرقیان در نتیجه این سخنان خود را زبون و بی ارج دانسته و سرشکسته و شرمنده گردیده در برابر سیاست جهانگیری اروپا یارای ایستادن و پا فشردن پیدا نمی کنند ؟! چه سودی بهتر از این که شرق در نتیجه پیش گرفتن زندگانی اروپایی بازار پر رواجی برای بازرگانیهای غرب میشود ؟! آن کاری را که این یکمشت فرومایه با این گفته‌ها و نوشتهای خود بسود سیاست غربیان انجام می دادند از صدهزارها سپاه و کرورها پول ساخته نمی شد. چنانکه دیدیم که با همین هیاهوها و بدست یکمشت مردم غوغایی بود که جان ایران را بگلویش رسانیده و کار را بانجا کشانیده بودند که با پای خود بسوی نابودی می رفت. سپاس مر خدای بزرگوار را که بهنگام نومیدی دست بیرومندی بر سر آن غوغاییان نواخته این سرزمین و مردمش را از آن دامی که چیده شده بود رهایی بخشید.

ولی کسانی هنوز هم آن سخنان بی سر و بن را فراموش نکرده‌اند. هنوز هم آن کلمه‌های شوم را برروی برادران خود می کشند. بویژه جوانان سبکمغزی که جز این کلمه‌های پوچ سرمایه دیگری ندارند و با اینحال همواره بنگارش می پردازند و زبان بنکوهش مردم درازمی دارند.

بدتر از همه حال آن کسانی است که هیچ کارهٔ ایران نیستند و در آن آشفته بازار ده و دوازده سال پیش بوده که از این سرزمین سر در آورده اند و بیخردانه یادشمنانه همیشه دل ایرانیانرا با نیش گفتها و نگارشهای خود خسته می سازند.

این ترتیب همیشه هست که چون کار نیکی اغاز می شود جز کسان یا کدلی در بستن بنیاد آن شرکت نمی کنند. ولی چون کار بنیاد یافت ناگهان کسانی از گوشه و کنار پدید آمده و خود را بسته آن بنیاد

می نمایند و چندان علاقه و دلبستگی نشان می دهند و بر سر آن باهم بستیز و کشاکش برمی خیزند که تو گویی ایشان بوده اند که بنیاد آن را نهاده اند.

این سخن مثلهای بسیار دارد: در شهرهاییکه درخت توت احسانی است که در هر خانه که باشد همه همسایگان از توت آن می خورند درختی که تازه کاشته شده کسی نگاهی باو ندارد و در آبیاری و پروردن آن هیچگونه دستگیری از کارنده اش نمی نماید. ولی همینکه درخت بزرگ و بارور گردید این هنگام است که همسایگان سر بسوی آن بلند می کنند و دست بشاخهای آن می رسانند و چه بسا که زبان بنکوهش کارنده آن باز می کنند که باغبانی درستی نمی نماید و از درخت بان خوبی پرستاری نمی کند.

در خاندانها نامردی گمنام و بیچیز است همه از و دوری می نمایند و چه بسا که بیزاری نیز جویند. ولی چون او توانگر گردید با نام و آوازه یافت همه خویشاوندان بسوی او می گرایند و هر یکی کوشش می کند که خویشتن را نزدیکتر از دیگران نشانهد و باهم بگفتگو بر می خیزند. بلکه کسانی که خویشی ندارند نیز دعوی خویشی می نمایند.

بهتر از همه مثل شوخی آمیزیست که دیگری گفته است و من با آنکه از شوخی سخت بکنارم آن مثل را از هر باره موافق مقصود خود دیده در اینجا می آورم:

در خانه ای که ناهاری یا شامی پخته می شود می دانیم که مرد خانه گوشت و روغن و برنج و دیگر دربایستها را خریده. کدبانو نیز دستور پختن آن را داده و خویشتن بآماده کردن سفره برداخته. آلفت یا آشپز آن را پخته. دختر بچه یا پسر بچه که در آنخانه هست هر یکی از ایشان

هم سبزی پاك کرده یا هیزم بمطبخ کشیده. کوتاه سخن هر کسی از بزرگ و کوچك گامی در راه آماده کردن ناهار برداشته است و تا آماده شده کسی جز از ایشان پیدا نیست و هیچیك هم باندیشه نمی رسد که خورندگان دیگری نیز در آن ناهار شرکت خواهند جست.

ولی چون سفره گسترده شد و ناهار از آشپزخانه بیرون می آید بعبارت دیگر زمان رنج سر آمده نوبت خوردن و لذت بردن می رسد ناگهان گربهایی را می بینند از دیوار و بام پایین می خزند و باندك زمانی گرد سفره را فرو می گیرند. بویژه اگر در خانه‌ای میهمانی باشد و سفره کلانی گسترده شود که همه گربها از دور و نزدیك بانجامی شتابند و چنان میو میو راه می اندازند و ناشکیبایی نشان می دهند که تو گویی ایشان بودند که آن رنجها را می بردند و کنون هم ایشانند که باید لذت را برند و چندان جست و خیزهایی کرده و با همدیگر به پیکار و ستیز برمی خیزند که تو انگاری بر سر دسترنج خود گفتگو دارند یا اینکه اگر آن یکی خورد این یکی ترسد نخواهد رسید. گاهی نیز بیشرمی کرده لقمه از دست بچگان می ربایند و دست و روی آنان را می خراشند. و در اینجاست که دست خداوند خانه بسوی چوب دراز شده و آن را بر سر گربه‌های بیشرم می نوازد.

در ایران نیز جنبشی برخاسته ناهار کلانی کشیده شد. این بود که گذشته از گربهای خانگی از جایهای بسیار دور گربها باینجا شتافتند گربهای بسیار بیشرم. گربهایی که هم خوردند و هم دست و روی بچگان را خراشیدند. ناسپاسانی که شکم بر سر این سفره پر نعمت سیر می کنند ولی بپاس ستایش از سفرهای تهی دیگران می نمایند و خود سزاوار سر کوفتن هستند.

آیا آن سبکمغزانی که از هیچ جای جهان آگاهی ندارند و سرزمین خود را نمی پسندند درخور سرکوفتن نیستند ؟ ! آن نامردانی که در این سرزمین پر نعمت ایران بصد گونه خوشی می زیند و از این ایمنی و آسودگی که در جاهای دیگر کمتر مانند دارد بهره می یابند و با اینحال همیشه زبان بنکوهش ایران باز کرده از آن گرسنه بازار اروپا و امریکا ستایشها می سرایند چنین نامردانی درخور کیفر و گوشمال نیستند ؟ !

بسیاری از اینان تو گویی فرستادگان اروپایند که همیشه نام آنجا را بر زبان دارند و نان ایران خورده به پیشرفت سیاست غرب کار می کنند .

اینان که در ایران و دیگر سرزمین های شرق نشسته و از معنی راستین تمدن بهره ها می برند و با اینهمه همواره آرزوی تمدن دارند که از اروپا بر گیرند — اروپایی که از معنی راستین تمدن جز بهره اندکی ندارد — آیا چنین بیخردانی بان ماهیانی نمی مانند که از زبان تور اندازی نام آب شنیده و همواره از یکدیگر می پرسیدند آب چیست و با آنکه درون آب می زیستند همیشه آرزو داشتند یکروز بآب برسند ؟ !

من اینک تمدن را شرح داده معنی آن را روشن میسازم تا ببینم اینان چه خواهند گفت و از این سپس چه عذری بان گفتهای نامردانه خود خواهند داشت .

کسروی

«خان» و «میرزا»

در گفتاریکه در شماره یکم درباره «عنوانهای پوچ» نوشتیم آنچه درآن زمینه گفتنی بود گفتیم. تنها چیزیکه بر آن گفتهای خود میافزاییم مثالی است که یکی از دوستان تبریز دراین باره یادآور شده:

در بیست و اند سال پیش در تبریز دیوانه بازار گردی بود که چون از سیاهان بود بلال نام داشت. جوان ستبر ودرشتی بود ولی بکسی آزار نداشت و تنها دیوانگیش آن بود که در گردشهای خود هرچه کهنه پاره بدست میآورد دور پاهای خود می پیچید واین بود که هرپایی باندازه متکایی میشد که در راه رفتن بآسانی تکاندادن نتوانسته برزمین می کشید.

دوست تبریزی ما کسانی را که پای بند عنوانهای پوچ میباشند و هر کلمه را که دارای معنی «بلندی» یا «بزرگی» است از قاموس های عربی جسته درجلو نامهای خود و دیگران میافزایند با آن بلال دیوانه تشبیه میکند. باید گفت تشبیه بسیار بجایی است: زیرا چنانکه ما نیز گفته ایم این کسان را جز سبک مغزی و کوتاه خردی باینکار وانمیدارد. کسی اگر دیوانه و سبک مغز نباشد این باید بداند که از این کلمه ها هرگز کوچکی بزرگ نمیشود و پستی بلند نمیگردد. آیا دل بچیزهای بیهوده بستن و از آنها لذت بردن جز دیوانگی است؟! یا دیوانگی جز از دل بستن بکارهای بیهوده و از آنها لذت بردن است؟!

این کسان چه فرق دارند با آن سپهسالار دیوانه دوره قاجار که می گفته بسر کردگان باید لقبهای سهم آور از غضنفر السلطنه وضیغم الدوله و مانند اینها داد تا دشمن از شنیدن نام آنها بترسد؛ (چنانکه او می بنداشته

که کسی را چون شیر نامیدند براستی شیر میشود ودشمن از شنیدن نام او میترسد اینان نیز می پندارند همینکه کسی را «اجل وامجد» خواندند براستی بزرگترین وبلندترین کسان میگردد وجایگاه بلند پیدا میکند.

ما این عقیده را پیش از نشر پیمان داشتیم که در شمارهٔ یکم نگاشتیم پس از نشر آنهم در این عقیده هرچه استوارتر گردیدیم. زیرا همه را دیدیم که از گفتهای ما و از اینکه در فرستادن شمارههای مجله بر آغاز وانجام نامهای ایشان عنوانی نیفزودیم خوشدل شده اند و از کسی گله نشنیدیم مگر ازمردی که کاغذ نوشته واز دورانداختن ما عنوانهارا گله کرده بود وچون خودرا رئیس یك مدرسه وزارتی مهمی نشانداده بود ما آن کردار بیخردانه اش را با این سمت مهم مخالف دیده درشگفت شدیم وازحال او جستجو کرده دانستیم که یکی از آن کهنه دیوانهاست که درادارات فراوانند ودرسایه دیوانه بازیها همیشه بکارهای بزرگ بر گمارده می شوند.

خردمندان ودانایان نه تنها از برداشتن عنوانهای پوچ از پس و پیش نامهای ایشان خوشدل شدهاند بسیاری آزادگی ووارستگی نشان داده ازما خواستار شده اند که آنان را از کلمه های خان و میرزا نیز آسوده گردانیم. ازجمله آقای سید ابراهیم نوشین دراین باره کاغذی بادازه نوشته و از آن دو کلمه بیزاری جسته است و خود این قسمت موضوع است که میخواهیم دراین گفتار سخن ازآن برانیم:

چنانکه گفتهایم «خان» و «میرزا» دو یادگار زمان مغول وزمان تیموریان است. آنچه «خان» است اگرچه پیش از مغول ما کسانی را ازدرباریان خوارزمشاه باین لقب می یابیم ولی رواج درست آن درایران

بدست مغول شده . زیرا آنان پادشاه را خان مینامیدند و بیشتر رنجش ما از این کلمه بهمین جهت است که همیشه ما را بیاد آن کشتارها و خونریزیهای نامردانه مغول می اندازد .

وانگاه این کلمه ارزش خودرا از دست داده و از مرتبه ای که در زمان مغول داشت صد بار بیشتر پایین افتاده بلکه باید گفت بمرتبه صفر رسیده . زیرا در آن زمان در سراسر ایران یکتن بیشتر خان نامیده نمی شده ولی امروز هر کسی از بزرك و کوچك خان نامیده میشود .

تا چند سال پیش بازی بازاریان خان نبودند و تنها دیوانیان و درباریان باین نام خوانده میشدند و اندك ارزشی آن کلمه را باز مانده بود . ولی کنون آن ارزش را نیز باخته و هر کسی از بازاری و دیوانی بلکه گدایان دریوزه گرد هم می توانند خودرا خان بنامند .

اما «میرزا» اصل آن «امیرزاده» است که سبك گردانیده میرزا گفته اند : در زمان تیمور چون اورا پسران و نوادگان بسیار فراوان بود هر یکی از آنان را با این لقب می خواندند . چون میرزا شاهرخ و میرزا ابوبکر و دیگران . سپس کم کم هر کسی از درباریان و دیوانیان که خودرا بزرگ و بزرگزاده می شمرد این لقب را برای خود می گزید و چون بیشتر درباریان نویسنده و باسواد بودند و در بیرون کسان نویسنده کمتر یافت می شد از اینجا میرزا با نویسنده هم معنی گردیده که هر کس باسواد را میرزا می نامیدند و هر بازرگانی در حجرهٔ خود «میرزایی» نگاه می داشت . سپس این ترتیب هم از میان رفته و هر کسی از باسواد و بی سواد توانسته خود را میرزا بخواند . چنانکه امروز باین ترتیب است . تنها فرقی که در میانه رعایت می

شود اینست که درباره شاهزادگان قاجاری «میرزا» را پس از نام می آوردند ودر دیگران پیش از نام.

ما آنچه دراندیشه خود جستجو میکنیم کلمه ای که تا این اندازه ازمعنی خود دورافتاده وجایگاه خودرا از دست داده باشد پس ازخان و میرزا کلمه دینار را بیاد می آوریم . زیرا چنانکه میدانیم در زمان ساسانیان و در آغاز اسلام دینار نام پولی از زر بسنگینی هجده نخود بوده که هرچه کمتر قیمت آن با پول امروزی سه تومان است در حالیکه سه تومان بحساب امروز سی هزاردینار شمرده میشود. بعبارت دیگر دینار سی هزار بار از درجه خود پایین افتاده . خان و میرزا مانند این کلمه هستند بلکه بدتر ازاین . زیرا دینار هر چه پایین تر آمده بازامروز ارزشی دارد وبهتر از هیچاست که می توان صدتای آنرا به دریوزه گردی داده دل او را بدست آورد ولی خان و میرزا این ارزش را هم ندارد ودرباره آنها عبارت «بهترازهیچ» درست نیست .

بهرحال دربارهٔ میرزا هم این نکته همیشه درپیش چشم ماست که یادگار دوره زبونی ایران است وهمیشه مارا بیاد کشتارها وبیداد های تیمور سالوس نامرد می اندازد و چاپلوسیهای ذلیلانه دورخان و نویسندگان آن زمان را به پیش چشم ما می آورد . اینست که از آن کلمه و ازلنکه مغولی آن سخت بیزاریم .

با اینهمه چون «خان» و «میرزا» جزو نام کسان شمرده میشود ما نمی خواهیم بلکه نمی توانیم آنها را از پیش و پس نامها برداریم مگر کسانی خودشان چنین کاری مایل باشند ورضایت دهند .

کسانی اگر وارستگی نموده خواستار شدند ما تنها نام آنانرا

نوشته ازدو کلمه خان‌ومیرزا هم دربارهٔ انان پرهیز می کنیم وبرای اینکه دیگران هم این موضوع را دانسته ایشان نیز این وارستگان و ازادکان را ازخان ومیرزا اسوده دارند وبرای اینکه این کارنیك رواج بسیار گرفته به نتیجه ارجمندی برسد بهتر ان می دانیم که دراخر مجله یك صفحه‌را برای شناسانیدن این مردان وارسته خاص گردانیم وازهمین شماره باین کار اغاز خواهیم کرد .

پیمان

علوم اروپا و آیین زندگی شرق

این باسانی می‌توان که از اروپا اختراعها وعلوم اورا فرا گرفته از دیگر چیزهای‌او پرهیز جست . اگر کسانی ازهنرمندی هنرهای اورا یاد بگیرند آیا چه دشواری خواهد داشت که از خویهای نکوهیده وچگونگی زندگانی او دور وبر کنار باشند ؟! بویژه اگر خود این کسان خویهای نکوتر وراه زندگانی بسیار بهتر داشته باشند :

این نکته را همیشه باید در یاد داشت که شرقیان در آیین زندگی وخوی مردمی بسیار برگزیده تر ازغربیان می‌باشند .

دوباره می گوئیم که باید صنایع وعلوم اروپارا ازآیین زندگی وقانونها وخویهای آنان جدا ساخته واز دیده شرقیگری دیواری میانه آنها با اینها پدید آورد .

آیین دوم

کراوات بستن - دست فشردن

درنخستین‌شماره پیمان از خوانندگان خواسته اید علت و جهه و نیك و بد این دو عادت اروپائیان را که بایران آمده بنویسند و برای بهترین مقاله سه پاداش قرار داده اید.

اینك من بی چشم داشت بپاداش ها و بی‌آنکه بخواهم علت و دلیل تراشی نمایم (چونکه هرچه دراین باره بگویم بیهوده سرائی و از روی بی‌اطلاعی خواهد بود) تنها در نیك و بد این دوعادت باندازهٔ فهم خود سخن رانده قضاوت را بآقای کسروی وا گذار میکنم.

چنانکه گفته شد علت و جهة کراوات بستن و دست فشردن و اینکه این دوعادت بچه‌جور و از کی در اروپا پیدا شده و کی بایران آمده هرچه و از هروقت که میخواهد باشد ما بآن‌کار نداریم ولی از سرایت آنها بایران بگمان نویسنده زیانی بما روی نداده و اینکاش عادات دیگرهم که از اروپا گرفته ایم باندازهٔ همین دوعادت بی‌زیان بود.

اکنون در سودمندی هریك از این دوعادت گفتگو نموده نخست بستن کراوات را میگوئیم:

از زمانی که پوشیدن لباس برای ایرانیان بحکم قانون یك نواخت شده و مردم از آن ریختهای گوناگون که همه دیده ایم بیرون آمده اند تا اندازهٔ مقید بپاکیزگی و حفظ ظاهر شده‌اند. بستن کراوات هم گرچه از سابق معمول شده بود لکن شیوع استعمال آن ازهمین زمان شروع و حتی در بعضی مواقع و برای اغلب کسانی الزامی و اجباری است - گو اینکه بعقیده پاره دانشمندان این قیدهم خود اسباب زحمت است و آدمی باید تنها بگوهر دانش خودرا آراسته و از دیگر آرایشها و آلایشها بپرهیزد و وقت عزیز را بخودآرائی مشغول ندارد. ولی از سوی دیگر باید اندیشید که همه مردم اینجور نیستند که برای دانش اندوختن سرگرم خود آرائی نباشند بلکه بی قیدی صرف و بی خیالی محض آنهارا به بی‌پروائی واداز و بصورتی درمیآورد که انسان از دیدن آنان کراهت

پیدا می کند. زیرا نه نور دانش در پیشانیشان پیدا نه پاکیزگی درظاهرشان هویدا می باشد.

انصاف این است که این قید (چنانکه دربارهٔ خودم آزموده ام) شخص را بتمیز بودن و یا کیزگی لباس و بدن وادار و از بی پروایی و لاقیدی جلوگیری میکند.

آنچه معلوم است بستن فکل تنها بجهة حفظ یقه لباس از چرکی است لکن کراوات را که برفکل افزوده اند گویا فقط زینت و آرایش مقصود داشته اند که انصافاً فکل بی کراوات خیلی بیموضوع است و درآنصورت ازهردو باید صرف نظر کرد.

پس بگمان نگارنده این آرایش ظاهری که نتیجهٔ آن نظافت ویا کیزگی و مقید بودن انسان در لباس و بویژه همصورت بودن با بیشتر مردمان روی زمین است زیان اخلاقی و مادی چندانی نداشته بلکه بجهاتی که گفته شد سودمند است.

باهمه اینها هیچکس نگفته و نمیگوید که ببستن کراوات دلیل بربی تمدنی است و حرف بیخردان را نباید وزنی داد. کسان بیشماری را میشناسیم که مزین بطراز علم و دانش بوده همیشه و در همه جا مورد احترام مردم و از بستن کراوات هم خودداری میکنند.

و اما درباره دست فشردن بسیار روشن است که این عادت را ما از اروپائیان نگرفته ایم و از زمانهای خیلی پیشین در کشورما رسم بوده، طرز مصافحه ها و معانقه ها هنوزهم بین شهرنشینان و روستائیان و چادر نشینان ما معمول است که در جشن های مذهبی و یاوقتیکه همدیگررا می بینند بادودست مصافحه کرده گاهی هم معانقه و یاروبوسی مینمایند منتهی حالا در طهران دست دادن بشیوه اروپائیان و از راه همنشینی باآنان رسم شده است.

آنچه معلوم است این عادت تنها ناشی از حس ملاطفت و نوع خواهی بشر بوده که هنگام ملاقات دو کس یا دو همکیش یا دو همزبان یا دو هموطن (هرچه میخواهید اسمش را بگذارید) برای بروز یگانگی و آشنائی و برادری

و ایجاد حس رأفت و مهربانی باهمدیگر مصافحه و روبوسی میکرده اند اکنون بعادت اروپائی دست میدهند. چیزی که هست حالا دیگر این عادت از این فلسفه بافی‌ها گذشته و بیشتر جنبهٔ تشریفاتی پیدا کرده است و بهرحال از بودن این عادت زیان وضرری گمان ندارم متوجه ایرانیان گردد (مگر زیان سخن که من در آن قسمت وارد گفتگو نمیشوم).

خود آقای کسروی در همان شماره پیمان (صفحه ۳۰) ضمن گفتگو از مؤلف کتاب اختناق هندوستان بسائقه همین امر طبیعی که ذکر شد ازدور یعنی از فاصلهٔ بین ایران و آمریکا دست بسوی مؤلف مزبور دراز کرده اند آنجا که می گویند «من این کتاب را که دوماه پیش بدستم افتاد نهیکبار بلکه سه بار خواندم و اینک خودداری نمیتوانم از آنکه بآن مؤلف یا کدل آمریکائی سپاس گزارم و از این راه بسیار دوردست برادری بسوی او دراز دارم» و این همان حس نوع خواهی و انسان دوستی است که سرشت هر کسی است ومنهم این سرشت رادلیل آورده‌ام.

باری سخن را کوتاه کنم ودرختم سخن بازهم میگویم ایکاش عادات گرفته شده از اروپا همه مانند این دوعادت بی زیان بود.

خوب است مجله پیمان که بااروپاییگری مخالف است پارهٔ عادت نکوهیده و بسیار زشت و مسخره آمیز آنان را که ما فوری و دو دستی بآنها چسبیده‌ایم از قبیل بال ماسکه که هر روز در روزنامه های طهران اعلان و مردم بفساد اخلاق دعوت میشوند و این بساط شرم آور و نفرت زای کافه های طهران را دنبال نماید و یقین داشته باشد که هنوز دل های پاك فراوان یافت میشود که باایشان همعقیده و هم‌آواز باشند.

ابراهیم نوشین

پیمان

شمال و جنوب نام پارسی دارد

نسا - بتو - خاور - باختر

در شماره نخستین آن مجله تحت عنوان (شمال - جنوب مشرق - مغرب) مرقوم بود شمال و جنوب نام پارسی ندارد - قصد نگارنده انتقاد آنمقاله نیست که بعد از توضیحاتی کلمه باختر را بشمال ترجمه مینماید بلکه منظورم یادداشت مطالب آینده است. در انقلاب اخیر گیلان و پیدایش دوره ملوك الطوایفی - هر که از انقلاب دور بود فراری بود - نگارنده هم متواری بودم پیش آمد چنین شد که بالغ بر چهل روز در جنگلی و زیر سایه‌بان معروف « بکدام » بسر بردم - یکی از دوستانم بهترین ارمغانی که توانست برای من بفرستد کتابی بود که آغاز و انجام آن معلوم نبود - کتاب خطی و بجنگ بیشتر شبیه بود تا کتاب - قسمتی از آن لغت بود - من بقصد تحقیق معنای سیمبر که در دهات گیلان فضای مخصوصی را بدین نام می نامند در پی یافتن لغت سیم شدم چرا که معلوم بود که سیمبر مرکب از کلمه سیم و بر است. و مقصود خود را در یافتم - و ضمناً بلغاتی بر خوردم که از جمله آن « نسا » بمعنای شمال و « بتو » بمعنای جنوب بود. و تا آنوقت من نیز لغت شمال و جنوب را در فارسی نمیدانستم - مدتها

بعد در بندر پهلوی یکی از صاحبان ذوق یاد داشتهائی بمن نشان داد و گفت می خواهم تاریخچه ای از انقلاب گیلان بنویسم و می خواهم که با من کمك نمائی - در یاد داشتهای او هم دیدم که « نسا » بمعنای شمال و « بنو » بمعنای جنوب قید شده - از کجا این دو لغت را بدست آورده بود نداستم - در چند سال قبل در یکی از دوسیه های عدلیه رشت قباله ای دیدم که تاریخ آن در حدود یکهزار و دویست و هشتاد واندی سال قمری هجری بود - و در تحدید حدود ملك مرقوم در آن جهت شمالی بعبارت : از جانب نسا - قید بود .

ملك موصوف در قباله واقع در رود بار گیلان بود -

از اسامی هم که بزبانهای روستایی وشهری گیلان بزنها می دهند میتوان دریافت که نسا - نام شمال است و خاور نام مشرق و نسا خانم و خاور خانم در گیلان زیاد است و آنکه بعضی نسا خانم را « نساء » خانم گفته و نوشته اند و کلمه را عربی پنداشته اند البته اشتباه نموده اند، ذوق سلیم درمییابد که نسا نام پارسی است و چون خاور میباشد اما بنو که بمعنای جنوب آمده نیز نام شایسته و گزیده ای است چرا که خورشید در آنجا بجانب پنهانی و فرو رفتن میرود .

از پست دیگر می نویسد :

در تعقیب معروضه قبل بآنچه که نگاشته ام مطالب آینده را اضافه می نمایم - در املش - دیلمان - هنوز در اجاره کوهستان دو اصطلاح باقی است - . « نسه » و « خورته » . « نسه » که مخفف « نسا » است قسمتی از کوه است کـه سایه آن بیشتر از آفتابست و عموماً عبارتست از

رشته های جهت شمالی و « خورته » آن قسمت را گویند که آفتاب گیر است و عموماً عبارتست از رشته‌های جهت جنوبی .

گر چه بومیان این نقاط « نسه » را بمعنای سایه و « خورته » را بمعنای آفتابگیر تعبیر می نمایند ولی محقق است که این تعبیر ترجمه بازی است نه ترجمه بمعنی ـ زیرا نقاط شمالی همواره سایه اش پیش از آفتابست و نقاط جنوبی بر عکس .

از این دو اصطلاح هم بخوبی توان دریافت که « نسا » نام درست شمال است .

و « خورته » لغت دیگریست که در پارسی بجنوب اطلاق میشود و ممکنست « خورته » مخفف « خورتاب » باشد . برای آنکه در نقاط محلی دیلمان و املش قسمت آفتابگیر از کوه را « خورته » گویند .

رشت . سیدصالح

در اینکه نام شمال در فارسی « باختر » و نام جنوب « نیمروز » بوده جای گفتگو نیست . من اگر در مقالهای خود گفته ام شمال و جنوب نام پارسی ندارد مقصودم فرهنگها و کتابهای پس از اسلام است . وگرنه با آن تفصیلی که نگاشته ام نامهای چهار سوی گیتی در زمان ساسانیان اهمیت خاصی داشته و هر گز نمی شود که دو سوی جنوب و شمال بی نام باشد یا اختلاف در نام آنها پدید آمد .

اما این نوشته آقای صالح چون نگارنده مرد دانشوریست و دلیلهائی که یاد می کنند هم در خور پذیرفتن است ما نوشته ایشان را رد نمی کنیم . لیکن یقین داریم که « نسا » و « پتو » از کلمه های خاص زبان

گیلکی بوده که از اینگونه کلمه ها در آن زبان فراوان است.

برای تکمیل بحث از آقای صالح خواهشمندیم که دنباله جستجو را از دست نداده اگر توانستند مدرکهای دیگری بدست بیاورند،نیز بنویسند که نام شرق وغرب در گیلان و زبان گیلکی چیست؟ دیگران هم ـ از مازندرانیان و کردان و تالشان و سمنانیان و هر تیره ای که با لهجه خاصی سخن می گویند ـ اگر آگاهیهایی از زبان بومی خود در این باره دارند بنویسند.

کسروی

هندوانه یا میوهٔ هندوستان

ازعلم زبانشناسی پیداست که میوههایی که امروز هست بسیاری از آنها در زمانهای پیشین نبوده. درآینده نیز یکرشته میوهای دیگری خواهد بود که ما امروز نمی شناسیم.

ازجمله هندوانه درقرنهای نخست اسلام معروف نبوده وچون پیدا شده تادیرزمانی آنرا « خربزه » می نامیده‌اند، در فارسی « خربزه هندوانه » می گفته اند وازاینجا پیداست که ازهندوستان باینجا آمده. گویا ازاینجا هم بعربستان و ازانجا باندلس وایتالیاوازان راه بدیگر شهر های اروپا رسیده که درفرانسه وبرخی زبانهای دیگر آنرا « باستیك » میخوانند که تحریف کلمه « بطیخ » عربی است. در اروپا گاهی ان را « خربزه » « آبی » نیز می گفته اند چنانکه در فرانسه وانگلیسی هنوز هم هست. کلمه « قاربوز » درآذربایجان آن نیز محرف « خربزه » است که چون ترکی درانجا انتشار یافته و کلمه « قاون » معروف شده ان نام پارسی را برای این خربزه نو درآمده نگاهداشته اند.

معروف و مجهول

هنگامی که در فرهنگها جستجوی معنی کلمه‌ای را میکنیم چه بسا که بعبارت واو مجهول و یاء مجهول و واو معروف و یاء معروف بر می‌خوریم. کسانی معنی این عبارتها را نمی دانند و در فرهنگها نیز شرحی دربارهٔ آنها نتوان یافت. اینست که ما معنی آنها را باز می‌نماییم.

چنانکه در زبان فرانسه دو صدای ou و o هست که بهم نزدیک و مانندهٔ یکدیگر هستند نیز دو صدای i و e هست که اندك تفاوتی باهم دارند در فارسی نیز در زمانهای پیشین این صداها هر چهار آنها بوده. چیزیکه هست درالفباء دوصدای نخستین‌را باحرف واو ودوصدای دومین را باحرف یاء نشان می داده‌اند وبجهت جدا کردن آنهااز یکدیگر صدای نخست واورا که بیشتر معروف ومعمول بوده «معروف» وصدای دومی آن‌را که کمتر بکار می رفته «مجهول» می خوانده‌اند. همچنین دربارهٔ یاء صدای نخست‌را «معروف» وصدای دومی‌را «مجهول» می نامیده اند. پس واو ویاء مجهول همان صداهاست که‌در زبان‌فرانسه‌باحرفهای o و e نشان می دهند.

درزمان‌ساسانیان ودرقرنهای نخستین‌اسلام آن دوصدای واو و یاء همگی بکارمی رفته و کلمه‌هایی که ماامروزآنها را یکسان می خوانیم در زمانهای پیشین بعلت‌همین تفاوت دوصدای‌واو ویاء ازهم‌جداگانه بوده‌اند. چنانکه «شیر» بمعنی دد درنده و «شیر» بمعنی آب سفید خوردنی که امروزهردو یکسان برزبان رانده می شود لیکن در پیشین زمانهاآن یکی را با یا مجهول Cher و این یکی‌را با یامعروف Chir می خوانده

اند. (۱) ولی سپس در نتیجه انتشار علوم عربی در میان ایرانیان و اینکه بسیاری ازمردم بویژه آنانکه سواد داشته اند از هرباره خودرا بعربی و زبان ولهجه عربی نزدیك می نموده اند اینست کم کم صدای مجهول واو و یاء ازمیان رفته وهمگی معروف گردیده. تنها شاعران نادیر زمانی درقافیه ها آن را رعایت می کرده‌اندو بیشتر برای آگاهی شاعران وشعر خوانان بوده که درفرهنگها این قیدها را می نموده‌اند.

لیکن دربسیاری اززبانهای بومی که اثرزبان وعلوم عربی درآنها کمتر است هنوز فرق معروف و مجهول چنانکه بوده بحال خودهست ومردم همیشه رعایت دوصدای واو و یاء رامی کنند. چنانکه درآذربایجان که باآنکه زبان بومی آنجا ازمیان رفته وترکی جای آنرا گرفته در کلمه های پارسی که یادگار آن زبان دیرین بومی است درست فرق معروف ومجهول منظور است وازاینجاست که مردم آنجا در باز شناختن معروف و مجهول بیشتر کلمه های پارسی بی نیاز ازفرهنگها می باشند.

کلمه‌های دوست و گور و گور وشور وبیل ودیو وشیر (بمعنی دد معروف) میشه(۲) (بیشه) پیشه آنسان که درزبان مردم آذربایجانست که واو ویاء رامجهول می گیرند درست تر وبقاعده زبان پارسی موافقتر است از آنکه برزبان مردم تهران وبسیاری ازشهر های دیگراست.

---

۱ - ازاینجهت است که شاعر گفته: « گرچه باشد درنوشتن شیرشیر » ونگفته در گفتن یا خواندن. چه در گفتن وخواندن تفاوت میان آن دو کلمه بوده است.

۲ - یکی ازقاعده های آذری زبان بومی آذربایجان بدل کردن باء به میم دربسیاری از کلمه ها بوده. کلمه های میشه (بیشه) ومهانه (بهانه) ومشکین (بشکین) یادگارهای آنقاعده است.

کتابها

۲ - قهرمانان

پس از شرحی که در شماره یکم زیر عنوان کتابها در باره نامهٔ اختناق هندوستان نگاشتیم آرزو داشتیم کتاب دیگری همانند ارج و بها پیدا کرده بیابی آن یاد کنیم و تا گزیر بیاد کتاب کارلیل فیلسوف انگلیسی افتادیم که در اینجا یادمی کنیم.

توماس کارلیل (یا چنانکه خود انگلیسان می خوانند کارلایل) در نیم قرن پیش آن کار را کرده که آن فیلسوف آمریکایی (مولف اختناق هندستان) در زمان ما. او نیز مردی شیفته داد و راستی بوده و تعصبهای بیجای نژاد و کیش پای بند آزادی اندیشه او نشده است.

از زمان جنگهای صلیب همیشه یکرشته دروغهایی درباره اسلام و پیغمبر اسلام در اروپا پراکنده بود که هرچند گاه یکبار کسانی آنها را بقالب دیگری ریخته و دروغهای تازه ای بر آنها افزوده از سر نو رواج می دادند.

اسلام که کتاب آسمانی آن در همه جا بدست مردم هست و بزبانهای بسیاری ترجمه یافته و در هر گوشه جهان ملیونها مردم پیرو آن دین خدایی هستند و از روی دستورهای آن زندگی بسر می دهند بدگویان اروپا سخنانی درباره آن آئین گفته یا می نوشتند که هر گز سازشی با آن کتاب و دستورهایش نداشت.

اسلام که مسیح را فرستاده خدا شناخته و جایگاه او را در میان برانگیختگان خدا استوارتر و نامش را در جهان شناخته تر گردانیده کشیشان متعصب اروپا بدعوی شاگردی آن پیغمبر جوان بدشمنی اسلام برخاسته کوششی درراه ویرانی این دین ورزشتی نام مسلمانان فرو نمی گزاردند.

این کار نه تنها آزار بر اسلام بلکه عیب بر خود مسیحیان نیز بود که از چگونگی دینی بان آشکاری آگاه نبوده تهمتهایی ناپسندیده بر او می بستند. ولی بد گویان متعصب مکر پروای این عیب را می کردند و از کار خود باز می ایستادند ؟ ! بویژه پس از جنبش آخر اروپا که دولتها دست بر کشورهای اسلام انداختند و ناچار بسود سیاست آنان بود که میان اروپاییان نام مسلمانان هرچه زشت تر باشد و اسلام هرچه نکوهیده تر نموده شود.

این جنبش میدان دیگری بروی دشمنان بدگوی اسلام در اروپا باز کرد.

در چنین هنگامی است که کارلیل بنوشتن کتاب خود پرداخته و با شمشیر سخنان راست و سنجیده زبان بدگویان را قلم می کند. بگفته یکی از نویسندگان اروپا پس از نشر این کتاب آن فیلسوف یا کدل انگلیسی کسی را در اروپا مجال زشتگویی درباره اسلام نماند و اگر کسانی بشیوه دیرینه چیزهایی گفتند یا نوشتند اثری از آنها نمودار نبود.

این مولف دانا کسانی را که در گزارش ده واند قرن جهان در این کشور و آن کشور برخاسته و بجهانیان یا بگروهی از ایشان تکانی داده اند « قهرمان » نام می دهد و شرح حال یکایک آنان را می سراید، از جمله پیغمبر اسلام را نخستین قهرمان می ستاید.

اگر چه این خرده بر کارلیل می توان گرفت که پس از یاد تاریخچه این با کمرد عرب کسانی را بشمار آورده و داستان ایشان را سروده که در خور سنجش با او نیستند. هرچه هست گفتهای او درباره پیغمبر اسلام چندان گرانمایه و پربهاست که از این خرده گیری هم باید چشم پوشید و بربا کدلی او آفرینها خواند. از همه مولفان غرب پس

از تولستوی مرد یا کدل روسی کارلایل یگانه کسی است که معنی پیغمبر و پیغمبری را چنانکه بوده وهست دریافته و برشته نگارش کشیده‌است.

دل اینمرد آن روشنایی را داشته که دلهای شاگردان مسیح و یاران پیغمبر اسلام ومعنی پیغمبری را نیز همچون آنان دریافته‌است. نگارندگان این مرد را فیلسوف می خوانند. من یك کلمه «خدایی» بر این لقب او می افزایم. براستی اوفیلسوف خدایی بوده‌است.

خدا اورا فیروزمند گردانیده که چنین کتابی بنویسدو چراغی فرارداه مردم‌ادوپا بگیرد. اگرچه بد گویان اسلام کور بودندو کوران را ازچراغ چه سود. ولی این چراغ کارلیل‌داآن‌سودبس که کسانی که بدنبال آن بد گویان افتاده بودند بروشنی این کوری آنان را دیده ازدنبال آنان باز کردند.

گفتم که کتاب کارلیل بعربی ترجمه شده اما بفارسی اگر هم ترجمه شده هنوز چاپ نیافته. ماچون آرزومند ترجمه پارسی این کتاب هستیم که گویندگان این زبان هم از سود های فراوان آن بهره مند شوند این نکته‌را دراینجا یاد آوری می کنیم که کارلیل نویسنده زبردست واستادی بوده ونگارشهای اوجمله بجمله‌دارای نکته ومعنی است وآنچه‌مامی دانیم مترجم‌عربی باهمه‌شهرتیکه درنویسندگی عربی دارد ازعهدهٔ نگارشهای کارلیل‌چنانکه‌می بایست دربیامده‌است. پس اگر کسی بترجمه‌فارسی آن کتاب پرداخت ازهر باره‌این بهتر که‌از روی نسخه‌انگلیسی ترجمه‌نمایدو تامی تواندهوش ودقت بکار برد که نکات مطالب از میان نرود. این‌راهم آگاهی می دهیم که‌اگر کسی آن‌راترجمه کرده یا پس‌از این بکند وخرج چاپش را نداشته باشد اداره پیمان می تواند آن را بخرج خود چاپ کند.

غلطهای تـــازه

٤

آرین – آری ایر

چنانکه میدانیم در چهار و پنجهزار سال پیش در این پشته ایران مردم دیگری نشیمن داشته اند که ما از حال و روزگار آنان جز اندك آگاهی نداریم و مردمی که امروز بنام ایرانیان معروفند در آن زمانها نه در این پشته بلکه درسرزمین دیگری از سرزمینهای سرد و یخ بندان شمال میزیسته اند که سپس از آنجا کوچیده و دسته دسته باینسو و آنسو پراکنده شده اند. ازجمله دسته هایی نیز باین پشته در آمده اند و بربومیان دیرین چیره گردیده و نشیمن گرفته اند و پشته بنام ایشان معروف گردیده.

نام این مردم بزبان آنروزی خودشان آئیر (آو همزه و یاء معروف و راء ـ بروزن ناهید) (۱) یا آیر (آ یاء سا کن راء سا کن) یا آری (آ راء سا کن یاء سا کن) خوانده شده که شکل نخستین در این سرزمین معمول گردیده . سپس هم اندك تغییری برآن راه یافته و ایر (بایاء معروف یامجهول) خوانده شده . و اینست که در زمان های دیرین نام این کشور و پادشاهی را که درآن بنیاد یافته بود « ایرانشهر » یا « شهری ایران » (۲) مینامیدند. (بمعنی سرزمین مردم ایر) (۳) که سپس کلمه شهر از زبانها افتاده و تنها کلمه ایران بازمانده که امروزهم رواج دارد.

چنانکه گفتیم دسته های دیگری از ایران (مردم ایر) نیز بجا های

---

(۱) این شکلی است که مادر اوستا می‌یابیم (۲) در کتاب یادگار زریران باین نام‌خوانده‌شده . (۳) درزبان پهلوی که زبان دوره اشکانیان وساسانیان است شهر بمعنی سرزمین بوده.

دیگری کوچیده‌اند واز جمله دسته‌های انبوهی باروپا رفته‌اند ونزد آنان شکل سوم نام که آری باشد معمول گردیده که امروز در زبانهای اروپایی معروفست . از جمله در زبان فرانسه که ازروی قاعده نسبت در آن زبان کسی را که از آن نژاد است «آرین» Arien میخوانند بدانسان که در نسبت بپرس که محرف کلمه پارس است «پرسین» Persien میگویند .

ترجمه کنندگان آغاز مشروطه که بیشتر از کتابهای فرانسه ترجمه میکردند این کلمه را نیز از آن زبان برداشته و بهمان حال نسبت بفارسی آورده ومعروف ساخته اند . چنانکه عبارتهای آرین وآرین نژاد و مانند اینها (۱) در کتابها و روزنامها فراوان است . کسانی نیز این کلمه غلط را جزو نام خود ساخته اند . نیز گاهی آنرا بشکل آریان گفته آریانها جمع می‌بندند .

لیکن این کلمها غلط است . زیرا ما شکل دیگر کلمه را در زبان خود داریم و نیاز باین شکل آن نداشته‌ایم . و اگر مقصود جدا کردن دسته‌های اروپایی از دسته‌های این پشته است که هردسته ای را با نامی که نزد خودشان معمول بوده بخوانیم این نکته بی ارزش نیست ولی دراین حال هم بایستی از نام اروپایی ریشه آن را بگیرند ومعمول سازند که «آری» است نه اینکه حال نسبت زبان فرانسه را .

بهرحال کلمه «آرین» غلط بجای آن «آری» یا «ایر» درست است . آریان هم اگر مقصود جمع باشد درست وگرنه آن نیز غلطاست . (۲)

---

(۱) کسانیکه نام آرین پور گرفته اند برای آنان بهتر است که آریاپور نویسند که هم غلط تصحیح شود و هم تغییر مهمی در نامشان پیدا نشود .

(۲) چنانکه گفته ایم مرد دانشمند ایران آقای مشیرالدوله در تاریخ گرانبهای خود بسیاری از این غلطها را تصحیح فرموده اند و این خود ارج دیگر کتاب ایشان است . این غلط را نیز ایشان توجه کرده و اندک تصحیحی فرموده اند ولی تصحیح درستی نشده .

پیمان

از این شماره بخش سومی به پیمان می افزائیم. این بخش خاص کارهای اداره خواهد بود که چون چهل صفحه را از اول بخریداران مجله فروخته‌ایم و نگارش آن بدست آقای کسروی است از هر جهت که ملاحظه کردیم درج مطالب اداری را در آن صفحات جایز ندیدیم و اینست که چهار صفحه دیگر علاوه میکنیم و برای آنکه این چهار صفحه جزو مجله محسوب نشود و در موقع تجلید آن را کنار بگذارند مخصوصاً کاغذ آن را رنگین قرار داده‌ایم که متمایز باشد.

در این بخش اعلانات اداری و پیامها و جوابهای اداره چاپ خواهد شد. همچنین اعلاناتی که از خارج برسد درج خواهیم نمود و دو باره تکرار می کنیم که این قسمت خارج از صفحات اصل مجله و اختیار آن در دست اداره است.

عباس کشوری

رفع اشتباه

از مراسلاتی که میرسد مفهوم میشود اشخاصی تصور کرده اند کتابخانه خاور در نشر پیمان شرکت دارد نمیدانیم منشاء این توهم چیست بهر حال اعلان هم می کنیم که پیمان از هر جهت متعلق بآقای کسروی است سرمایه آنرا آقای کسروی تهیه کرده شخص دیگری شرکت ندارد.

من از خان و میرزا بیزارم

سید ابراهیم نوشین

سید احمد کسروی

اصفهان - جریده اخگر - آقای امینی

شماره های پیمان که بصوا بدید آقای جواهر الکلامی برای شما فرستاده شد بقصد آن بود که بخوانید نه برای اینکه قضاوت بکنید . اینکه آقای کسروی را تفریطی وجوانان اروپا رفته را افراطی تصور کرده وخودتان فیلسوفانه میانه را گرفته اید اگر نوشته های آقای کسروی را خوانده بودید چنین حرف بیجایی مبادرت نمی کردید . نخوانده قضاوت نبایستی بکنید . کسی از شما توقع تقریظ نداشت تا مجبور شده جملات زشت وزیبائی و کهنه و ریش پهنی بهم به بندید . از یکطرف آقای کسروی را منکر تمدن اروپا خوانده وتفریطی تصویر کرده اید از طرف دیگر همان تمدن اروپا را « درخشنده و تو خالی » وصف کرده وجوانان را از پیروی آن افراطی خوانده اید . این جملهای متناقض با اندك فاصله بهم چه معنی دارد ؟ ! گویا قبل از وصول شماره های مجله این تقریظ را تهیه کرده بودید پس از وصول نیز نخوانده مبادرت بچاپ آن کرده اید !

شما اقلا بایستی مراعات طهران واصفهان را کرده باشید که پیمان که در طهران انتشار یافت جراید مهم مرکز با آنکه مندرجات پیمان مخالف عقیده ونظر ایشان بوده کسی زبان بقضاوت باز نکرد از شما هم جز سکوت انتظار نمی رفت .

برای اینکه شما را از غفلت خارج سازیم لازم است بنویسیم که شماره های جریده شما که این اواخر بما رسیده اغلب مندرجات آن (باستثنای مقالات آقای جواهر الکلامی) مابقی جز مایه سرشکستگی

ایران نیست. قضیه مجاکه میمون وشرکت سینما که درشمارههای ۸۹۹ و ۹۰۰ بتفصیل وتطویل چاپ کردهایدونمی نویسید کهاز کجا نقل نمودهاید متأسفانه سرتاپا مهمل واز اول تا آخر دروغ است. عقدقرار داد کتبی وتظلم بمحکمهو وکیل گرفتن یکمیمون غیر قابل تصور است اگر مقصود تجلیل اروپا است که باحیوانات هممعامله عادلانهمی کنند متأسفانه کار اروپا ازاین تجلیلها گذشته واین افسانها امروز دیگر اثری ندارد: خوبست قانون لنچ امریکا را فراموش نمیکردید؟ بهر حال قضیه افسانه ایست که معلوم نیست کدام احمق ساخته وشماآنرا حادثه واقعه تصور نمودهباآن آب وتاب نقل کردهاید: ازخودتان انصاف میخواهم کسیکه قوه تشخیص چنین کذبی را ندارد آیا حداوست که در نوشتهای آقای کسروی قضاوت کند؟!

اینکه گفته اید آقای کسروی زیر اصول اجتماعی اروپائی می زند وازاقتباس تمدن اروپا مانع است خواهش میکنیم اولا تمدن را برای ماشرح دهید که چیست، ثانیااصول اجتماعی اروپائی کهمیگویید فهرست وار هم باشد بشمارید. ثالثاً آن عبارتهای آقای کسروی را که مخل اصول اجتماعی تصور میکنید باقید کتاب وعدد صفحه شان بدهید تا معلوم شود که شما از روی فهم ودقیقه بنکتهات آن جملات مبادرت کردهاید وعبارت هائی را که بکار برده اید ازقبیل اصول اجتماعی و تمدن معنی آنها را میدانید

در دو شماره پیمان که بشما فرستاده بودیم مقالات آقای کسروی درباب رمان بوده مگر شما رمان را جزو تمدن یااز اصول اجتماعی می شمارید؟ واگر مقصودتان مطالب آیین است خواهشمندیم لطفاً

معین نمایید که در کدام صفحه ودر کجا چنین عبارتهائی هست تصور نکنید که ما از انتقاد بدمان می آید بلکه بر عکس آقای کسروی بسیار طالب است که کسانی اگر ایرادی بگفتهای اودارند بنویسند ودرمجله اعلان کردهایم که خودماحاضریم انتقادات‌راچاپ کنیم لیکن شمابایستی اول مطالب آقای کسروی‌را بخوانید وبفهمید سپس اگر ایرادی دارید بگوئید نه اینکه نخوانده ونفهمیده بقضاوت پردازید وعبارتهای متضاد ومتناقضی را ذکر نمائید

وبرای اینکه بدانید مقصود ما جدی است وا کیداًمیخواهیم شما مطالب فوق را بنویسید درخاتمه قید می کنیم که اگر شما توانستید تمدن را معنی کرده واصول اجتماعی را تعداد نموده و از مطالب آقای کسروی عبارتهائی مخالف تمدن واصول اجتماعی نشان بدهیدماپانصد تومان وجه نقد در اختیار شما خواهیم گذاشت که خودتان بردارید یا بهر مدرسه یا کتابخانه که مایل هستید تخصیص بدهید ولی باین شرط که وارد مطلب‌شده مرتب بنویسید نه اینکه‌مثل‌این‌دفعه‌خشکه‌فیلسوفی بخرج داده چند جمله متضاد ومجمل بنویسید ـ منتظر نگارشات شما هستیم .

عباس کشوری

تبریز ــ مدرسه متوسطه پرورش

آقای م غ ع کارت شما رسیده از سه حرف بریده ما ندانستیم شما کیستید واسم شما چیست که جواب بشما بنویسیم درهرحال جواب سئوال شما دریکی از شمارههای پیمان نوشته خواهد شد

عباس کشوری